

پیا مبر (ص) هما نند خودکودکان با آنان بازی می کرد، میوه های تازه و چیزهای دیگری برای شان هدیه می داد .

شرکت در بازی کودکان نوعی احترام به شخصیت و اهتمام به شغل آنها ست . پیا مبر (ص) همواره با فرزندان خویش و حتی گااهی با کودکان اصحاب بازی می کرد ، چون بازی از نیاز های طبیعی کودک می باشد و بدون آن کودک رشد سالم نخواهد داشت. کودکی که به بازی علاقه نداشته باشد اصولاً بیمار محسوب میشود. همه ی انسانها اعم از بزرگ و کوچک ، حتی انبیا و اولیای الهی در دوران کودکی تمایل به بازی داشته اند و کما بیش به بازی می پرداختند و این حاکی از آن است که بازی از نیازهای طبیعی انسان است ؛ گرچه این امر بر همگان روشن است. اما مهم این است که والدین و سرپرستان کودک با وجوداً گااهی به این نیاز ، ممکن است توجه کافی برای رفع این نیاز طبیعی نشان ندهند و از بر آوردن این امر مهم غافل بمانند.

پیشوان دین به این نیاز طبیعی کودکان توجه کافی داشته اند . آنها علاوه بر اینکه کودکان را در بازی دوران کودکی آزاد می گذاشتند ، خود نیز در بازی آنها شرکت نموده از این طریق هم بازی آنها را رونق می بخشیدند و هم به شغل و کار کودکان که در واقع احترام به شخصیت آنها است اهمیت می دادند.

توجه پیا مبر (ص) به بازی کودکان تنها اختصاص به امام حسن و امام حسین (ع) نداشت، بلکه با همه ی کودکان یکسان بود.

پیا مبر (ص) برای اقامه نماز عازم مسجد بود ، در راه مسجد با کودکانی بر خورد که به بازی مشغول بودند. کودکان همین که پیا مبر (ص) را دیدند بسوی او دویدند و برگرد آن حضرت حلقه زدند و هریک می گفت: "کن جملي" ؛ شتر ما باش (تا بر دوش تو سوار شویم). کودکان که رفتار پیا مبر (ص) را با امام حسن و امام حسین (ع) این گونه دیده بودند ، انتظار داشتند که رسول خدا (ص) به آنها پاسخ مثبت دهد. حضرت هم انتظار آنها را برآورده ساخت. مردم برای اقامه نماز در مسجد ، منتظر آن حضرت بودند ، بلال را بسراغ آنحضرت فرستادند. همین که بلال در راه با این جریان مواجه شد ، عرض کرد: یا رسول الله مردم منتظرند. حضرت فرمود : برای من تنگ شدن وقت نماز بهتر از تنگ شدن دل این کودکان است.

سپس فرمود: برو بخانه ام اگر چیزی هست برای کودکان بیاور، بلال رفت تمام آن خانه را جستجو کرد تعداد گردو (جوز) یافت آنها را نزد حضرت آورد، پیا مبر (ص) گردوها را در دست گرفت و خطاب به کودکان فرمود:

"ا تبیعون جملکم بهذه الجوزات؟"، آیا شتر خود را به این جوز ها می فروشید ؟ کودکان به این معامله رضا یت دادند و با خوشحالی پیا مبر (ص) را رها کردند. پیا مبر (ص) را هی مسجد شد و فرمود: خدا رحمت کند برادرم یوسف را که او را به چند درهم فروختند و مرا به چند جوز!